Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 2: Issue 109, Autumn & Winter 2022-2023, p.221-244

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 05-07-2020 Revise Date: 30-06-2022 Accept Date: 20-07-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2022.61811.0 Article type: Original

History of Dirāyat al-Hadith in Shiʿa based on the Works of Shaykh Ṣadūq

Dr. Sayyid Mohsen Musavi, Assistant Professor, University of Mazandaran

Dr.Masumeh Taheriyan Ghadi (Corresponding author), Ph.D., University of Mazandaran

Email: masom.ghadi@yahoo.com

Dr.Mahdi Taghizadeh Tabari, Assistant Professor, University of Mazandaran

Abstract

Until the 7th century, there has been no independent written work on *Dirāyat al-Hadith* (comprehension of the hadith) in Shiʿa. Still, the use of the technical terms related to the science of hadith and Dirāyah by earlier Shiite scholars is a major source for identifying the usage of this science in Shiʿa; an issue that has not been fully examined by researchers yet. So, by adopting a descriptive-analytical method, this study aims to show the application of a group of narrative expressions in the fourth century. The results suggest that some of the hadith terms have been used in the Shiite traditionists' works years before their official compilation and today's definitions of most of them are in conformity with their usages by earlier scholars. Also, in some cases, different uses of a term by earlier scholars have appeared in the form of its multiple meanings in the later scholars' works. However, regarding the hadith terms, there are differences between the earlier and later scholars that are due to their different views towards traditional discussions, as well as the validation and development of Dirāyat al-Hadith.

Keywords: Dirāyah, Hadith terms, Shaykh Ṣadūq

علوم قرآن و حدیث

Quran and Hadith Studies

سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۹- پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۲۴۴ - ۲۲۱

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۴/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۹

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2022.61811.0

پیشینه درایه‌ای حدیث شیعه در آثار شیخ صدوق

دکتر سید محسن موسوی

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران

دکتر معصومه طاهریان قادی (نویسنده مسئول)

دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران

Email: masom.ghadi@yahoo.com

دکتر مهدی تقی زاده طبری

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران

چکیده

تا قرن هفتم اثری مستقل در علم درایهٔ شیعی تألیف نشد؛ اما کاربرد اصطلاحات حدیث‌شناختی و درایه‌ای در بین متقدمان شیعه پشتوانهٔ محکمی برای کاربرد این علم در بین شیعه خواهد بود. کاربرد اصطلاحات حدیثی در آثار حدیثی شیعه تاکنون به‌خوبی توسط پژوهشگران واکاوی نشده است. این نوشتار با شیوهٔ توصیفی‌تحلیلی درصدد نشان‌دادن به‌کارگیری دسته‌ای از اصطلاحات حدیثی در قرن چهارم هجری است. دستاورد پژوهش نشان از کاربرد پاره‌ای از اصطلاحات حدیثی در سال‌ها پیش از تدوین رسمی آن در آثار محدثان شیعی دارد که تعریف امروزینِ اکثر این اصطلاحات با کاربردهای متقدمان از این واژه‌ها مطابقت دارد و در برخی موارد کاربردهای مختلف متقدمان از اصطلاحی، خود را در تعدد معانی این اصطلاحات در کتب متأخران نشان داده است؛ اما بااین‌حال شاهد اختلافاتی در اصطلاحات حدیثی متقدمان و متأخران هستیم که ناشی از تفاوت رویکرد آن‌ها به بحث‌های حدیثی و اعتبارسنجی و توسعهٔ علم درایه است.

واژگان کلیدی: درایه، مصطلحات حدیث، شیخ صدوق.

مقدمه

تدوین علم درایه در شیعه حاصل کوشش علمای مکتب حله در قرن هفتم است. عالمان شیعه دیرتر از عالمان اهل سنت به نگارش کتب درایه‌ای اقدام کرده‌اند؛ اما این‌گونه نیست که اصطلاحات درایه نزد آنان وجود نداشته و از آن بی‌اطلاع بوده باشند.

در پژوهش‌هایی با عناوین «گزارشی از سیر مباحث درایه در امامیه تا سده دهم هجری» از خدایاری، «پیشینهٔ درایه در شیعه با بررسی کاربرد مصطلحات حدیثی در کتب اربعه» از بیدگلی و «بازخوانی پیشینهٔ مصطلح الحدیث» از موسوی و نقی‌زاده، به بازیابی اصطلاحات حدیثی در آثار متقدمان پرداخته شده است. در این آثار، برخی از اصطلاحات درایه‌ای به‌کارگرفته‌شده توسط ائمه(ع) و محدثانی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی فهرست شده است، اما به تبیین مقصود متقدمان از این اصطلاحات کمتر توجه شده است؛ درحالی‌که محتمل است کاربرد این اصطلاحات در طول تاریخ دستخوش تغییراتی شده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که در برهه‌ای از زمان، معنای لغوی و در دوره‌ای معنای اصطلاحی آن به کار گرفته شده باشد؛ ازاین‌رو، تبیین معنای این اصطلاحات توسط متقدمان ضروری است.

در مقایسه با سایر متقدمان، به‌دلیل فراوانی آثاری که از صدوق به دست ما رسیده است، اصطلاحات درایه‌ای فراوان‌تری در آثار وی درخورِ بازیابی است. در پژوهش‌های صورت‌گرفته، تمرکز محققان بیشتر بر کتاب فقیه است و به استخراج سایر اصطلاحات از دیگر آثار صدوق کم‌توجهی شده است.

نوشتار حاضر با بررسی کاربرد این اصطلاحات در آثار صدوق درصدد است که در ابتدا اطلاع قدمای شیعه راجع به این اصطلاحات را اثبات کند و سپس موارد توافق و اختلاف میان آنان با اصطلاحات متأخران شیعه را در پاره‌ای از اصطلاحات تبیین کند.

لازم به ذکر است که دسته‌بندی این اصطلاحات، الهام‌گرفته از طرح نفیسی در کتاب درایة الحدیث؛ بازپژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فرقین است. علت این انتخاب، دسته‌بندی دقیق و کامل آن است که درعین‌حال با اقسام حدیث در نزد متقدمان نیز هماهنگی دارد.

۱. اصطلاحات مقدماتی

پاره‌ای از اصلاحات حدیثی به‌کارگرفته‌شده در آثار شیخ صدوق در شمار مفاهیم اولیه قرار می‌گیرد.

أ. حدیث: اصطلاح حدیث و احادیث، در روایات و در کلام صدوق فراوان وجود دارد؛ برای نمونه، «أَنَّ الحديثَ فی ذلکَ غَيْرُ صحيح الاسناد» (ابن‌بابویه، الفقیه، ۴۸/۱)، «جاء هذا الحديث هكذا فاوردته» (همو، علل الشرایع، ۵۰۱/۲ و ۵۰۲ و ۵۱۱).

اصطلاح حدیث از زمان معصومان کاربرد داشته است. متأخران نیز آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

«حکایت قول، فعل و تقریر معصوم(ع)» (صدر، ۸۰).

ب. روایت: در برخی مواضع در آثار صدوق، روایت به‌معنای هرگونه نقلی است که توسط گروه یا فرد خاصی بازگو شده است؛ برای نمونه، بعد از نقل نکاتی ادبی این‌گونه می‌گوید: «روایة من العرب» (التوحید، ۲۰٤). در مواضعی نیز روایت به‌معنای نقل راوی مشخص در بیان حدیثی است؛ مانند «صح عندی هذا الحدیث بروایة فلانی» (ابن‌بابویه، کمال الدین، ٥٤٣/۲)، «ما تفرد بروایة فلانی» (همان، ۷٦/۱). در جایگاه‌هایی در بیان حکایت قول غیرائمه نیز از حدیث استفاده شده است؛ مانند «هذه الروایة محکیة...» (همو، عیون، ۸/۱)، «و ما لم‌یقع لی به روایة و سماعاً» (همان، ۱٥). روایت در معنای مترادف با حدیث نیز در کلام صدوق آمده است؛ مانند «فلو کانت الروایة صحیحة» (همان، ۱۸٦/۲)، «و جمیعها فی الصحة من طریق الروایة دون ما قد صح بالاخبار الکثیرة الواردة الصحیحة عن النبی و الائمة(ص)» (کمال الدین، ٦۳۹/۲). البته در چند عبارت اخیر نیز معنای لغوی روایت، یعنی حکایت و نقل‌کردن دور از ذهن نیست.

روایت در اصطلاح محدثان اگر در معنای مصدری آن به کار رفته باشد، به‌معنای نقل حدیث با سند است، اما اگر در معنای اسم مفعول باشد، به‌معنای حدیثی است که با سلسلهٔ سند نقل شود و گاهی در معنای مطلق حدیث هم به کار می‌رود (فضلی، ۳۳). باتوجه‌به نمونه‌های مذکور، روایت در کلام صدوق هم در معنای مصدری و هم مفعولی‌اش به کار گرفته شده است.

ج. خبر: صدوق در کلامی، خبر را این‌گونه تعریف می‌کند: «هو ما ورد عن الائمة (ع)» (کمال الدین، ۲۱۰/۱)؛ یعنی آنچه از ائمه(ع) وارد شده است.

برخی کوشیده‌اند تفاوت‌هایی را میان دو اصطلاح خبر و حدیث مطرح سازند؛ مانند اختصاص خبر به کلام غیرمعصوم و اختصاص حدیث برای معصومان(ع) (شهید ثانی، ٤۹تا٥۰؛ میرداماد، ٦۷)؛ ولی این دو اصطلاح کاربرد یکسانی نزد صدوق دارد، چنان‌که صدوق کتابی که دربارهٔ شرح معانی و غوامض احادیث بوده را معانی الاخبار نامیده است. وی همچنین باب‌هایی از کتاب الاعتقادات را این‌گونه نام‌گذاری کرده است: باب الاعتقاد فی الاخبار المفسرة، باب الاعتقاد فی الاخبار الواردة فی الطب.

عبارت صدوق دربارهٔ روایات وارده در کفایت بدنه:[1] «أن البَدَنَة لا تُجزی إلا عن واحدٍ... و لَیْسَتْ هذِهِ الأَخْبارُ بِمُخْتَلِفَةٍ لان مَا تُجْزی عَنْ سَبْعَةٍ تُجْزِی عَنْ وَاحِدٍ و تُجْزِی عَنْ خَمْسَةٍ أَیْضاً و لَیْسَ فی هذا الحَدیثِ أَنَّ البَدَنَةَ لاتُجْزِی إِلاَّ عَنْ وَاحِدٍ...» (الخصال، ۲۹۲/۱) نیز حکایت از ترادف حدیث و خبر نزد وی دارد. (نک: ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۳٥۰/۲؛ همو، الاعتقادات، ۲۳؛ همو، التوحید، ۱۲۲؛ همو، الخصال،

۱. بَدَنَه به شتر یا گاوی آماده برای قربانی یا کفاره در مناسک حج گویند (قرشی بنابی، قاموس القرآن، ۱۷۱/۱).

.(۲٤۸)

د. سنت: واژهٔ سنت نیز در آثار صدوق فراوان دیده می‌شود. در برخی از استعمالات به‌تنهایی و در برخی دیگر، در کنار کتاب به‌عنوان منبع استخراج احکام به کار رفته است (الفقیه، ۱٦۲/۱ و ۵۹۵؛ ۸۵/۲؛ الخصال، ٤۸۵/۲ و ۵۰۳ و ۵۳۲؛ الامالی، ٦۵۲؛ کمال الدین، ٦۳/۱؛ التوحید، ۱۱۵). در تمامی کاربردهایش با معنای نفس قول و فعل و تقریر معصوم(ع) که از سوی متأخران وضع شده است (نک: صدر، ۸۵)، هماهنگی دارد؛ ازاین‌رو، در هیچ موردی در جایگاه حکایت یک قول، فعل یا تقریر، به جای حدیث، خبر یا اثر، از سنت استفاده نشده است.

ه. اخراج: اصلاح تخریج و اخراج بیشتر توسط محدثان اهل سنت به کار گرفته شده است، اما تعداد معدودی از متقدمان شیعه این اصلاح را به کاربرده‌اند که صدوق یکی از آن‌هاست. با وجود اختلافاتی که در معنای تخریج و اخراج مطرح شده است (میرداماد، ۱٦۲)، شایع‌ترین معنایی که برای تخریج ذکر کرده‌اند، منبع‌یابی برای احادیثی است که بدون سند یا با سند ناقص در منابع مختلف وارد شده است (معارف، ۳۳٦۹/۱). باتوجه‌به کاربرد واژهٔ اخراج نزد صدوق، به نظر می‌رسد وی همین معنا را با توسعهٔ بیشتر به کار گرفته باشد.

کاربرد این اصطلاح در آثار صدوق برای منبع‌یابی حدیث یا احادیث خاصی بود که به‌طور معمول چهار علتِ شایع سبب آن می‌شد، این دلایل عبارت‌اند از:

۱. بازیابی اصل احادیث تقطیع‌شده: «و هذا فی حدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجه و قد اخرجته بتمامه فی کتاب فلان» (نک: ابن‌بابویه، الفقیه، ۱۹۲/۱ و ۴۷۴تا۴۷۵؛ همو، کمال الدین، ۳٤۲/۲ و ٤۱۱؛ همو، عیون، ۲۲٤/۲).

۲. معرفی طرق مختلف روایت: «و قد رویت هذه الصفة عن مشایخ باسانید مختلفة قد أخرجتها فی کتاب النبوة» (همو، همان، ۳۱۹/۱).

۳. ارجاع روایات مرسل به مسند: «و قد اخرجتُ هذا الحدیث مسنداً فی کتابِ فلان» (نک: همو، الفقیه، ۲۰۰/۱ و ۲۰۳ و ۲۱۱ و ۲۱۵).

۴. ارجاع مخاطب به روایات همسو با بحث: «و قد أَخرجت فی کتاب الزیارات و فی کتاب مقتل الحسین(ع) أَنواعاً من الزیارات...» (همو، همان، ۵۹۸/۲)، «الاخبار فی هذا المعنی کثیرة و قد أخرجتها فی کتاب المعرفة فی الفضائل» (همو، الخصال، ۶۷؛ نک: همو، الفقیه، ۳۶۰/۱).

و. **اسناد (اسانید):** شیخ صدوق با عبارت «حذف الاسانید» (همان، ۱ /۲) و «حذفت الاسانید» (المقنع، ۳)، در مقدمهٔ آثارش به سبک تألیف آثار اشاره می‌کند. همچنین با به‌کارگیری الفاظ «أسانید

صحیحه» (الاعتقادات، ۴۶)، «أسانید متصله» (معانی الاخبار، ۴۸،۲۷۷)، «اسناد منقطع» (الفقیه، ۳۸۳/۲)، «صحیح الاسناد» (همان، ۴۸/۱) و «قوة اسناده» (همان، ۳۴۱/۴) به اعتبارسنجی طریق یا طرق موجود از حدیث می‌پردازد. وی برای اختصار در اسناد، در مواضع بسیاری حدیث را معلق آورده و ابتدای سند را با عبارت «بهذا الاسناد» (نک: ابن‌بابویه، عیون، ۳/۲؛ همو، علل الشرائع، ۴۶۳/۲) آغاز کرده است.

متأخران نیز اسناد را به‌معنای «رفع الحدیث الی قائله» (شهید ثانی، ۵۳؛ صدر، ۹۴) دانسته‌اند که منطبق بر کاربرد صدوق است.

ز. طریق: اصطلاح طریق و طرق در آثار صدوق ذکر شده است؛ برای نمونه، «و قد روی هذا الحدیثُ مِن طُرُقٍ کثیره» (معانی الاخبار، ۵۲) و «وَ لِهَذا الحَدیثِ طَریقٌ آخَرُ قَدْ أَخْرَجْتُهُ فِی مَدِینَةِ اَلْعِلْـمِ» (عیون، ۲۰۳/۲).

متأخران، طریق را در معنای مترادف با سند به کار برده‌اند و طبق برخی نقل‌ها، اصطلاح طریق بیشتر برای سند محدث به کتب حدیثی به کار می‌رود؛ مانند طریق شیخ طوسی به کتب حدیثی که در مشیخهٔ تهذیب آمده است (نفیسی، ٤١تا٤٢).

۲. اصطلاحات ناظر بر اقسام خبر

در آثار صدوق یک تقسیم‌بندی اصلی از انواع خبر ارائه شده است. وی خبر را در دو دستهٔ متواتر و واحد تعریف می‌کند.

۲. ۱. متواتر

شیخ صدوق روایاتی را متواتر می‌خواند که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند: «نسمیة الخبر المتواتر هو الذی یرویه ثلاثة أنفس فما فوقهم» (کمال الدین، ٨٤/١). وی در موضعی دیگر، کثرت ناقلانی که تبانی آن‌ها بر کذب محال باشد را دلیل بر تواتر و صحت خبر گرفته است. البته متذکر می‌شود درصورتی‌که خصوصیتی در راویان مشاهده‌شدنی باشد که با وجود قلت ناقلان، سخن آنان بر سخن گروهی دیگر که تعدادشان بیشتر است برتری یابد، صحت روایات آن‌ها تأیید می‌شود؛ مانند شهادت سلمان، ابوذر، عمار و مقداد در حق حضرت امیرالمؤمنین(ع) در مقابل افراد کثیری که در جبههٔ ابوبکر قرار داشتند. ویژگی‌های شاخص یاران امیرالمؤمنین(ع) را که موافق و مخالف بر آن صحه می‌گذارند، دلیل بر صحت سخنان این گروه قلیل در مقابل آن گروه کثیر گرفته است (همان، ٦٠). وی همچنین تصریح می‌کند که چون در خبر متواتر کذب راه ندارد بنابراین علم‌آور است (همان، ۱۱۰).

اصحاب درایه نیز حدیثی را متواتر می‌خوانند که راویانش ازنظرِ تعداد به‌اندازه‌ای برسند که عادتاً تبانی

آن‌ها بر کذب محال باشد و این وصف در تمام طبقات جاری باشد (شهید ثانی، ۶۲؛ عـاملی، ۹۲). البتـه اکثریت، علم به خبر را نیز از شروط تواتر برشمرده‌اند (مامقانی، ۸۷/۱). این تعریف همسو با نظـر صـدوق است و در آن بر تعداد روات تصریحی نشده است؛ اما برخی از متأخران، موضوع خبـر را در تعیـین تعـداد راویان متواتر دخیل دانسته‌اند (سبحانی، ۳۳). تعریف صدوق نیز ناظر بر تعداد حداقلی روات در روایـات متواتر بوده است، چون سخن خود را ناظر بر روایات غیبـت فرزنـد امـام یـازدهم(ع) ذکـر می‌کنـد (نـک: ابن‌بابویه، کمال الدین، ۸۴/۱) که در نهایت خفقان سیاسی و اجتماعی شیعیان صادر شده است. بنـابراین، با وجود شرایط و نوع صدور روایت که در فضای تقیه‌ای صادر شده است، این روایات شرایط حداقلی برای اخذ تواتر را داراست.

۲. ۲. واحد

صدوق خبر واحد را در مقابل خبر متواتر قرار می‌دهـد و می‌گویـد: «در خبـر واحـد احتمـال کـذب و صدق وجود دارد؛ به همین دلیل سبب علم نمی‌شود، اما در مقابل، در خبر متواتر کذب راه ندارد و علم بـه همراه دارد» (کمال الدین، ۱۱۰/۱).

وی خبر واحد را به دو دستهٔ خبر واحد امت و خبر واحد عترت تقسیم می‌کند؛ اولی را خبـری می‌دانـد که در طبقه یا طبقات غیرمعصوم منفرد باشد و دومی را خبری می‌دانـد کـه هریـک از معصـومان(ع) در آن انفراد داشته باشند. وی خبر واحد امت را به‌دلیل تعمد در دروغ، سهو و خطای انسـان معمـولی نمی‌پـذیرد (نک: همان، ۱۲۵).

اصحاب درایه نیز خبری را که به حد تواتر نرسیده باشد، خبر واحد می‌نامند؛ چه راوی آن یـک نفـر یـا بیشتر باشد (شهید ثانی، ۶۹).

در آثار صدوق اصطلاحاتی فرعی ناظر بر انواع خبر واحد در دسته‌های زیر درخورِ بازیابی‌اند.

۲. ۲. ۱. اصطلاحات ناظر بر چگونگی اعتبار روایت

بازتاب اعتبارسنجی‌های صدوق در لابه‌لای آثارش با اصطلاحات زیر نمایان شده است.

أ. صحیح: روایات اثنی‌عشر ائمه(ع) کثرت طرق نقل در حدیث شیعه و سنی دارد. صدوق این مطلب را شاهدی بر صحت روایات شیعی مذکور می‌داند و از آن‌ها به اخبار صحیحه یاد می‌کنـد (کمـال الـدین، ٦٨/١).

شیخ بهایی اصطلاح صحیح در نزد صدوق را متفاوت از کاربرد ایـن اصـطلاح نـزد متـأخران می‌دانـد (٢٦٩تا٢٧٠). صحیح نزد صدوق، صحت قدمایی است؛ یعنی حجت و درخورِ عمل‌بودن روایـت کـه بـا مجموع شواهد و قراین حاصل می‌شود، نه به صرف صحت سندی. اما صحیح در تعریف متأخران همـواره

ملازم با درخورِ عمل‌بودن روایت نیست (نک: نفیسی، ۶۱).

صدوق برای صحت احادیث ملاک‌هایی مانند تأیید مضمون حدیث توسط حدیث دیگر (معانی الاخبار، ۳۱٤) و صحت سندی (نک: الاعتقادات، ٤٦) داشته است. در مواردی، وی به‌علت عدم‌صحت سند، حدیث را ضعیف می‌شمارد و بر اساس آن فتوا نمی‌دهد (الفقیه، ٤٨/۱). البته نظر وی همیشه این‌گونه نبود که ضعف در سند را سبب ضعف در حدیث بداند. وی در برخی روایات با وجود تصریح بر اضطراب سندی، حدیث را صحیح می‌خواند (الخصال، ۱ /۱۱۷).

ب. موضوع: طبق گزارشات رجالی، صدوق اصل زید زراد و زید نرسی را موضوع و جعلی می‌داند و از آن‌ها روایت نمی‌کند (نک: طوسی، الفهرست، ۲۰۱؛ نجاشی، ۳٤۸؛ ابن‌غضائری، ۹٤). متأخران نیز حدیث موضوع را در معنای حدیث ساختگی و دروغ گرفته‌اند که از بدترین اقسام حدیث ضعیف است (شهید ثانی، ۱۵۲؛ عاملی، ۱۱۵؛ صدر، ۳۰۹).

ج. متروک: شیخ صدوق در یک مورد از اصطلاح متروک برای روایات فرد کذاب و غیرثقه استفاده کرده و حکم به عدم‌صحت آن داده است: «و أمَّا خَبَرُ صلاةِ یومِ غدیرِ خمٍ و الثّوابُ المَذکورُ فیه لِمَن صَامهُ فَإنَّ شَیخَنَا محمدَبنَ‌الحسنِ رضی اللّهُ عنهُ کان لَا یُصَحِّحُهُ و یَقُولُ إنَّهُ مِن طریقِ محمدِبنِ‌موسی الهَمْدانیِّ و کان کَذّاباً غَیرَ ثقةٍ و کلُّ ما لَمْ یُصَحِّحْهُ ذلک الشّیخُ قَدَّسَ اللّهُ روحَهُ و لَم یَحکُمْ بصِحَّتِهِ مِنَ الأَخبارِ فَهُوَ عندنا مَتْرُوکٌ غیرُ صَحِیحٍ» (الفقیه، ۹۰/۲تا۹۱).

معنایی که متأخران از اصطلاح متروک قصد کرده‌اند در دو دسته جای می‌گیرد که یکی از آن‌ها همسو با کاربرد صدوق است و در معنای روایتی است که از فردی متهم به کذب نقل شود و آن روایت جز از طریق او نقل نشده باشد (مامقانی، ۲٤۳/۱) که البته باتوجه‌به عبارتی در الرواشح که در تعریف روایت شاذ می‌آورد «هو (شاذ) ما لیس له الاسناد واحد شذ به شیخ من شیوخ الحدیث ثقة أو غیر ثقة، فما کان من غیرثقة فمتروک و یقال له الحدیث المنکر و غیرالمعروف» (۲٤۱)، باید گفت: متأخران از متروک با عنوان حدیث منکر و غیرمعروف نیز یاد کرده‌اند. در کاربرد دیگر، متروک یا متروک‌الحدیث را صفتی برای راوی در نظر گرفته‌اند، آن را نوعی ذم و جرح دانسته‌اند (شهید ثانی، ۲۰۹؛ عاملی، ۱۹۳) **که** البته این کاربرد در نزد متأخران بیش از کاربرد اول است.

د. معلول: در روایتی، صدوق واژهٔ معلول را در کنار تقیه به کار برده است: «و اخباری که روایت شده... جملگی معلول است و برای تقیه وارد شده است» (الفقیه، ۱۰۱/۱). باتوجه‌به این روایت، اصطلاح معلول را صدوق به‌معنای لغوی آن گرفته است؛ یعنی دارای بیماری و مشکل که در این روایت علت این بیماری، تقیه عنوان شده است. لازم به ذکر است که معنای اصطلاحی معلول نیز در راستای معنای لغوی

آن است.

در اصطلاح اهل درایه نیز معلل یا معلول بر حدیثی اطلاق می‌شود که دارای امری پنهان در سند یا متن باشد که بر اعتبار حدیث خدشه وارد کند، معلل طبق این اصطلاح از علت به‌معنای مرض گرفته شده است (غفاری، ۶۶).

۲. ۲. ۲. اصطلاحات ناظر بر تعداد راویان در هر طبقه

أ. مستفیض: صدوق، روایات اثنی‌عشر ائمه(ع) را در طریق‌های سنی مستفیض می‌نامد (کمال الدین ٦٨/١). باتوجه‌به تذکر صدوق به کثرت نقل در شیعه و اشاره به مستفیض‌بودن این روایت در اهل سنت می‌توان گفت: منظور از مستفیض در کلام صدوق، کثرت نقل و کثرت طریق است. این برداشت با تعریف اصطلاحی حدیث مستفیض نیز هماهنگی دارد. متأخران در معنای مستفیض گفته‌اند: روایتی که راویانش در هر طبقه فراوان‌اند، اما به حد تواتر نمی‌رسد (ابطحی، ۲۶۸). همچنین گفته‌اند: حدیثی که در طبقهٔ راویانش بالغ بر دو یا سه راوی موجود باشد و روایتی که عملش بین اصحاب مشهور باشد (شهید ثانی، ۶۹؛ عاملی، ۹۹).

ب. مشهور: اصطلاح مشهور در آثار صدوق موجود است: «فی حدیث مشهور عنه» (نک: کمال‌الدین، ۲۴۷/۱). در جایی دیگر نیز صدوق به قبول روایات اثنی‌عشر ائمه(ع) نزد امامیه تصریح می‌کند و آن‌ها را نزد شیعه خبر مشهور و مستفیض می‌خواند و غیرقابل انکاربودن این روایت را هم‌سنگ با روایت ثقلین عنوان می‌کند: «... إن جاز لکم دفع هذا الخبر مع شهرته و استفاضته و تلقی طبقات الامامیة ایاه بالقبول فما أنکرتم ممن یقول إنّ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ(ص) «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ» لیس من قول الرسول(ع)» (همان، ۷۸).

باتوجه‌به کاربرد اصطلاح مشهور و مستفیض در آثار صدوق، این‌گونه به دست می‌آید که وی این دو اصطلاح را در یک معنا به کار برده و از آن اعتبار روایت را قصد کرده است؛ یعنی اعتبار روایت را دلیل بر شهرت نقلی آن دانسته است، درحالی‌که در معنای اصطلاحی متأخران، مفهوم اعتبار از لوازم شهرت عنوان نشده است.

در بین متأخران، تعاریف مختلفی از حدیث مشهور ارائه شده است: آنچه بر زبان‌ها شهرت دارد و بین خواص یا عوام از اهل حدیث شایع باشد، چه با راویان کثیر یا سند واحد یا نقلی که حتی هیچ اصل و اساسی برایش نباشد (شهید ثانی، ۱۰۵،۷۰؛ عاملی، ۹۹تا۱۰۰) یا اینکه آن چیزی که شهرت عملی بین اصحاب دارد (همان، ۹۹) یا آنچه شهرت فتوایی دارد، حتی اگر نقلش مشهور نباشد (کنی، ۲۷۱)، برخی نیز آن را هم‌معنا با مستفیض دانسته‌اند (عاملی، ۹۹).

ج. غریب: یکی از اصطلاحات علم درایه که صدوق در بیان میـزان اعتبـار روایـات از آن بهـره بـرده، اصطلاح حدیث غریب است. او از عبارات غریب نادر، هذا حدیث غریب، هذا الحدیث غریـب، غریـب، ذکر فلانی غریب فی هذا الحدیث و فی ذلک شیء غریب، استفاده کرده است. بـا مشـاهده و بررسـی ایـن موارد در آثار صدوق می‌توان آن‌ها را در دسته‌های زیر جای داد:

غریب سندی: صدوق بعد از روایتی می‌نویسد: «هذا حدیث غریب لا اعرفـه الا بهـذا الاسـناد و لـم اسمعه الا من علی بن احمد» (فضائل، ٦٣). همین روایت را به‌صورت مرسل از عبدالعظیم تا معصوم(ع) نقل کرده است: «و هذا حدیث غریب لا اعرفه الا من طریق عبـد العظیم‌بن‌عبـد اللـه الحسـنی» (الفقیـه، ۱۲۸/۲).

از راوی این روایت، یعنی سهل‌بن‌سعد نیز هیچ نقل دیگری در کتب حـدیثی ثبـت نشـده اسـت. تنهـا همین روایت است که آن را عبدالعظیم حسنی نقل کرده و صدوق نیز اقرار کرده کـه ایـن روایـت را تنهـا از علی‌بن‌احمد شنیده است؛ یعنی این روایت در تمام طبقات انفراد دارد. به نظـر می‌رسـد باتوجه‌بـه عبـارت «لااعرفه الا بهذا الاسناد» و «لم اسمعه الا من علی‌بن‌احمد»، حدیث ازنظر سـندی غریـب معرفـی شـده است.

غریب متنی: باتوجه‌به عبارت «هذا الحدیث فی الظهار غریب نادر لأن المشهور فی هذا المعنـی فـی کفارة من أفطر یوماً من شهر رمضـان» (همـان، ۵۳۲/۳)، صـدوق روایتـی را غریـب می‌نامـد کـه روایـت مشهوری با آن در تعارض باشد. وی علاوه بر غریب، صفت نادر را نیـز بـر ایـن روایـت قـرار می‌دهـد کـه می‌تواند نشان‌دهندۀ ترادف این دو واژه نزد صدوق باشد.[۱]

غریب متنی و سندی: أ. صدوق در انتهای روایت مسندی این‌گونه تذکر می‌دهد: «هذا حدیث غریب لم اجده فی شیء من الاصول و المصنفات و لااعرفه الا بهذا الاسناد» (عیون، ۲۵۶/۱).

در اینجا نیز با عبارت «لم اجده فی شیء من الاصول و المصنفات» به غریـب‌بودن مـتن حـدیث و بـا عبارت «لا اعرفه الا بهذا الاسناد» به غریب‌السندبودن آن اشاره می‌شود.

ب. در انتهای روایت «قال رسولُ‌اللّهِ(ص) لِعَلـیٍ و فاطمـةَ و الحسـنِ و الحسـین(ع) و العباسِ‌بنِ‌عبـدِ المطلب و عقیلٍ أنا حربٌ لِمَنْ حاربکم و سلمٌ لِمَن سالمکم» آمده است: «ذکر عَقِیل و عباس غریـب فـی هذا الحدیثِ لَمْ أَسْمَعْهُ إلاّ عن محمّدِبنِ‌عُمَرَ الجِعابیِّ فـی هـذا الحـدیثِ» (همـان، ۵۹/۲). صـدوق ایـن حدیث را به‌دلیل اضافاتی که تنها ازطریق جعابی نقل شـده و در روایـات مشـابه آن نیامـده اسـت، غریـب

۱. البته لازم به ذکر است که روایات ابواب نوادر در کتاب الفقیه، شامل روایات نادر یا غریب نیست، بلکه ابواب نوادر حـاوی روایـات بـا موضـوعات مختلـف است.

می‌نامد، درحقیقت این حدیث را غریب‌المتن و السند می‌داند.

ج. صدوق نقلی از حدیث کسا را یادآور می‌شود که در آن علاوه بر جبرئیل از حضور میکائیل نیز یاد شده است. وی در انتهای روایت می‌گوید: «هذا حدیثٌ غَریبٌ لا أَعْرِفُهُ إلاّ بِهذا الطّریقِ و الْمَعْرُوفِ أَنَّ أهلَ البیتِ الّذینَ نَزَلَتْ فیهم آیَةُ التَّطْهِیرِ خَمسَةٌ و سادسهُم جَبْرَئِیل» (الخصال، ۴۰۳/۲). طبق این نقل، حدیث غریب تنها به یک طریق نقل شده است و در بیان جزییات واقعه با یک حدیث مشهور تفاوت نقل دارد.

غریب به‌معنای مخالف واقع: صدوق روایتی را از یاسر خادم از امام عسکری(ع) نقل می‌کند، اما با عبارت «یاسر الخادم قد لقی الرضا(ع) و حدیثه عن ابی الحسن العسکری غریب» (عیون، ۳۱۵/۱) نقل یاسر خادم از امام عسکری(ع) را به‌دلیل اختلاف طبقه، بعید می‌شمرد (نک: ابن‌بابویه، التوحید، ۳۳۶).

با جمع‌بندی عبارات صدوق می‌توان گفت: وی احادیثی را غریب می‌نامد که یکی از ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱. روایات غریب همان روایات نادر هستند که با یک حدیث مشهور در تعارض‌اند.

۲. روایاتی که تنها با یک نقل از یک ثقه به دست صدوق رسیده و تنها یکی از مشایخ آن حدیث منفرد را برای وی نقل کرده است.

۳. روایت در بیان جزئیات دارای تفاوت‌هایی با نقل مشهور دیگری باشد و سند حدیث غریب نیز انفراد داشته باشد.

۴. احادیثی که در اصول و مصنفات دیگر نیامده باشد و تنها با یک سند به صدوق رسیده باشد.

۵. احادیثی که محتوای آن‌ها به‌دلیل حقیقت شخصیت راوی نپذیرفتنی و دارای محتوایی باورنشدنی باشد.

۶. احادیثی که ازنظر سندی، امکان دیدار راوی با امام را دارا نباشد.

بنابراین به نظر می‌رسد زمانی که صدوق لفظ غریب را به‌تنهایی به کار برده است (تعریف ۵ و ۶) معنای لغوی آن را مدنظر قرار داده، اما با هم‌جواری عبارت غریب با لفظ حدیث، معنای اصطلاحی حدیث غریب یا نادر را اراده کرده است. تعاریف ۱ و۴ با یکدیگر جمع‌شدنی است، پس باید گفت: «حدیث غریب یا نادر ازنظر صدوق حدیثی است که متن آن تنها از یک طریق رسیده باشد و در سایر منابع این روایت نیامده باشد، حال چه روایت مشهوری در تعارض آن وجود داشته باشد، یا نداشته باشد». شاهد صدق ما در صحت این تعریف، روایتی است که صدوق در باب «خبر النادر عن الرضا(ع)» نقل می‌کند. در این باب تنها یک روایت گنجانده شده است. این روایتِ نادر، نقل متفاوتی از روایت سلسلةالذهب است: «وَلاَیَةُ عَلِیِّ‌بْنِ‌أَبِی‌طَالِبٍ حِصنِی فَمَن دَخَلَ حِصنِی أمِنَ مِن عَذابی» (عیون، ۱۳۶/۲). باتوجه‌به

بررسی‌های انجام‌شده، اعتبار این احادیث نزد صدوق اندک بوده است تا جایی که در برخی موارد صحت‌نداشتن روایات غریب و نادر را می‌توان از سخنان صدوق برداشت کرد.

درایه‌نگاران نیز در معنای حدیث غریب به اقسام غریب متنی و سندی اشاره کرده‌اند و تعاریفی از حدیث غریب ارائه داده‌اند که همسو و منطبق بر کاربرد صدوق از اصطلاح غریب است. متأخران گفته‌اند: «بر حدیث غریب، شاذ نیز اطلاق می‌شود؛ یعنی مخالف مشهور» (شهید ثانی،، ۱۰۸)، «تنها یک راوی آن حدیث را در یک طبقه روایت کرده باشد» (همان، ۷۰؛ صدر، ۱٦۰)، «حدیثی است که در بعضی طبقات یک نفر آن را نقل کرده، ولی متن آن به‌طریق دیگری معروف باشد» (مدیرشانه‌چی، ۸۲۲) و «گاهی غریب به آنچه بر زبان‌ها متداول بوده و در کتب معروف نیامده است، اطلاق می‌شد» (غفاری، ۴۱تا۴۲).

د. متفرد: شیخ صدوق در مواردی با بیان انفراد راوی به اعتبارنداشتن روایت متفرد حکم می‌دهد؛ همچون «لایروی هذا الحدیث عن علی(ع) الا بهذا الاسناد تفرد به منجاب‌بن‌الحارث» (الخصال، ۸۳/۱)، عدم‌فتوا بر روایت متفرد ابراهیم‌ابی‌هاشم (علل الشرائع، ۴۵۰/۲تا۴۵۱)، عدم‌جواز نقل متفردات احمدبن‌هلال (کمال‌الدین، ۷۶/۱).

در کلام متأخران، اصطلاح حدیث مفرد (مطلق) وجود دارد که مترادف با اصطلاح متفرد نزد صدوق است. بر روایتی عنوان مفرد اطلاق می‌شود که راوی آن در نقل آن حدیث منفرد باشد؛ یعنی روات دیگری در آن طبقه آن روایت را نقل نکرده باشند (شهید ثانی، ۱۰۳).

۲. ۲. ۳. اصطلاحات ناظر بر اتصال و انقطاع سند

أ. مسند: مسند از اصطلاحات پرکاربرد در آثار صدوق است (الاعتقادات، ۱۲۶؛ التوحید، ۳۸۸؛ الفقیه، ۱۸۰/۴). وی تعریفی از این اصطلاح ارائه نداده است؛ اما قرائنی در آثارش کشف‌شدنی است که مسند را در معنای حدیثی دانسته که طریق و راویان آن تا معصوم در همهٔ طبقات ذکر شده باشد:

شاهد اول: در کتاب الفقیه آمده است: «وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الْمُسْنَدَةَ الصَّحِيحَةَ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ فِي إِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَ كَشْفِ الْحَيْرَةِ» (۱۸۰/۴). با مراجعه به کتاب کمال الدین در ذیل عنوان «ذکر النصوص الواردة عن النبی(ص) و الائمة المعصومین(ع) حول وقوع الغیبة للامام المهدی(ع)»، شاهد ابوابی هستیم که تمامی روایات موجود در آن از عارضهٔ ارسال و انقطاع سند محفوظ و سلسهٔ سند تا معصوم متصل است.

شاهد دوم: در کتاب اعتقادات الامامیه بعد از ذکر روایتی این‌گونه آمده است: «و قد اخرجت الخبر فی ذلک مسنداً بشرحه فی کتاب التوحید» (۱۲۳تا۱۲۶). با رجوع به کتاب توحید (۲۵۴تا۲۵۵) روایات مذکور با سندی ذکر شده‌اند که با تعریف متأخران مسند خواهد بود؛ یعنی حدیثی که سندش تا معصوم

متصل است (شهید ثانی، ۹۶؛ عاملی، ۱۰۰؛ صدر، ۱۸۶).

ب. متصل: صدوق در بیشتر آثارش، اهتمام بر نقل کامل سند دارد، اما در موارد اندکی متذکر اتصال اسناد است (معانی الاخبار، ۲۷۷؛ علل، ۶۶/۱). در موردی، دو روایت متعارض را به‌صورت متوالی ذکر و تصریح می‌کند که به حدیث اول فتوا می‌دهد، نه حدیث دوم؛ زیرا «لِأَنَّ هَـذَا الْحَدِيثَ إِسْنَادُهُ مُنْقَطِعٌ وَ الْحَدِيثَ الْأَوَّلَ رُخْصَةٌ وَ رَحْمَةٌ وَ إِسْنَادُهُ مُتَّصِلٌ» (الفقیه، ۳۸۳/۲تا۳۸۴). وی حدیث اول را از کتاب حریز با سند متصل یافته است، ولی در حدیث دوم چون به نام راوی از معصوم تصریح نشده است، آن را منقطع می‌نامد. بنابراین، کاربرد صدوق از حدیث متصل همان معنایی است که متأخران به کار برده‌اند؛ یعنی همهٔ روات از راویان طبقهٔ بالاتر آن حدیث را اخذ کرده باشند و کسی از سند نیفتاده باشد، حال چه روایت به معصوم برسد یا نرسد: «ما اتصل اسناده الی المعصوم او غیره» (شهید ثانی، ۹۷؛ صدر، ۱۸۶تا۱۸۷).

ج. مرفوع: اصطلاح مرفوع در آثار صدوق کاربردهای مختلفی دارد؛ یکی از این کاربردها، بالابردن و رسانیدن حدیث به معصوم(ع) است، چه سند متصل باشد و چه افرادی از سلسلهٔ سند حذف شده باشند؛ شاهد آن عبارت «حدثنا مشایخنا رضی الله عنهم باسانید مرفوعه متصله» (معانی الاخبار، ۴۵) است که دو اصطلاح مرفوع و متصل را در کنار هم آورده است، درحالی‌که در معنای دوم رفع که خواهد آمد، این دو اصطلاح جمع‌شدنی نخواهد بود.

در اسناد صدوق با عباراتی مانند «باسناده رفعه الی» (التوحید، ٩٦؛ الامالی، ۳۳۹) و «باسناده رفع الحدیث» (التوحید، ٢٩٦) معنای اول از رفع اراده شده است.

در اسناد صدوق با اصطلاح مرفوع به‌معنای دیگر نیز مواجه می‌شویم. این اصطلاح به‌صورت عام به‌معنای قطع سند و حذف برخی راویان از یک سند است و با عباراتی چون رفعه و رفع‌الحدیث و... شناسانده می‌شود. این رفع در سند، گاه در میان راویان حدیث «حدثنا عطاء الخراسانی رفعه عن عبد الرحمن‌بن‌غنم» (نک: الامالی، ٥٣٤؛ التوحید، ٣٦٨) و گاهی در ناحیهٔ قائل حدیث و معصوم است، مانند «عدة من اصحابنا رفعوا الحدیث قال: حق المسافر...» (نک: الخصال، ٤٣ و ۹۹).

در نزد متأخران نیز رفع در هر دو مفهوم کاربرد دارد: «روایتی که به پیامبر(ص) یا یکی از ائمه(ع) می‌رسد، فارغ از اتصال یا انقطاع سند» (شهید ثانی، الرعایة، ۹۷تا۹۸؛ عاملی، ۱۰۳؛ میرداماد، ۱۹۹؛ صدر، ۱۸۲) و «حدیثی که از وسط یا انتهای سند نام یک یا چند راوی افتاده باشد و به لفظ رفع هم تصریح شده باشد» (مامقانی، ۱۷۱/۱تا۱۷۲).

د. مرسل و منقطع: شیخ صدوق اصطلاح منقطع و مرسل را نیز در آثارش به کار گرفته است؛ مانند «ثم انقطع الحدیث من الاصل» (کمال الدین، ۵۴۹/۲)، «باسناد منقطع» (الفقیه، ۳۸،۳۹/۱)، «فهو

حدیث منقطع» (همان، ۳۰۵/۴). همچنین وی **بعد** از ذکر روایتی با سند «حدثنا ابی رضی‌الله عنه قال: حدثنی سعدبن‌عبدالله قال حدثنا محمدبن‌عیسی عن درست عن ابراهیم‌بن‌عبدالحمید عن ابی‌الحسن(ع) قال: دخل رسول‌الله(ص) علی عائشة» (عیون، ۸۲/۲) آن را مرسل می‌نامد: «هذا الحدیث من المراسیل» (همان). با وجود اینکه تمام سلسلهٔ سند مذکور از صدوق تا امام معصوم(ع) متصل است، مرسل‌خواندن روایت چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟

احتمال اینکه کاربرد صدوق از این اصطلاح متفاوت باشد، به نظر صحیح نمی‌رسد؛ زیرا کاربرد این اصطلاح با معنای ذکرنکردن سلسلهٔ سند کامل، حتی قبل از دورهٔ صدوق نیز در قم رواج داشته است؛ برای نمونه، دلیل ضعف و اخراج برخی محدثان از قم را اعتماد بر مراسیل خوانده‌اند (نجاشی، ۷۷؛ طوسی، الفهرست، ۵۳) و در کتب حدیثی نزدیک به دورهٔ صدوق از مرسل به‌عنوان اصطلاحی در مقابل مسند استفاده شده است (نک: همو، الاستبصار، ۷٦/۳، ۲٦۱)؛ برای نمونه، شیخ طوسی در هنگام تنظیم مشیخه، هدف خود را خارج‌کردن روایت از ارسال و واردکردن آن‌ها در مسندات برمی‌شمرد (التهذیب، ۵). در گفتار خود صدوق نیز گاهی از اسانید مرسل با نام منقطع یاد شده است (الفقیه، ۳۰۵/٤).

اما این احتمال که نقل‌نکردن سلسلهٔ اسناد ائمه(ع) تا حضرت رسول(ص) سبب مرسل‌خواندن این روایت شده باشد نیز ضعیف است؛ زیرا سندهای مشابه فراوانی با این ویژگی وجود دارد که مرسل خوانده نشده‌اند. به نظر می‌رسد مرسل‌خواندن این روایت، ناظر به روایات اهل‌سنت است، چراکه این نقل را اهل سنت نیز در مصادر خود دارند، ولی می‌گویند حدیث مسندی دراین‌باره نیست (نک: ابن‌جوزی، ۸۰/۲).

تعریفی که متأخران از این دو اصطلاح ارائه داده‌اند، همسو با نظر متقدمان است. حدیثی را در معنای عام مرسل گویند که راوی، انتهای سند معصوم را درک نکرده باشد، جدای از اینکه یک یا چند نفر از انتهای سند افتاده باشد یا اینکه روات با الفاظ مبهمی؛ مانند «عن رجل» ذکر شده باشند، اما این اصطلاح نزد جمهور به‌معنای نقل بی‌واسطه یک تابعی از حضرت رسول(ص) است (شهید ثانی، ۱۳۶؛ عاملی، ۱۰۶؛ میرداماد، ۲۵۱؛ صدر، ۱۸۹). حدیثی را که یک نفر از میان سلسله راویان آن حذف شده باشد، منقطع می‌گویند (شهید ثانی، ۱۳۷).

۲. ۲. ٤. اصطلاحات ناظر بر تفاوت در سند و متن

برخی اصطلاحات حدیثی باتوجه‌به میزان اصالت متن و سند در کلام صدوق نام‌گذاری شده است که عبارت‌اند از:

أ. مضطرب: شیخ صدوق بعد از نقل روایتی با سند «حدثنا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا محمّدُبنُ‌یحیی العطارُ قال حدثنا محمدُبنُ‌أحمدَبنِ‌یحیی‌بنِ‌عِمران الاشعریُّ عنِ السِّنْدیِّ‌بنِ‌الرَّبیعِ عن

محمّدُبنِالقاسمِبنِفُضَیلِبنِیَسارٍ عن أَیمنَبْنِمُحْرِزٍ یَرْوِیهِ عَنِ القاسمِ وَ ابنِفَضَّالٍ أَنَّ حَرِیزاً قال...» تذکر می‌دهد: «اسناد این حدیث مضطرب بود، اما من آن را تغییر ندادم؛ چون در نسخهٔ من به همین صورت بود و حدیث، حدیث صحیحی است» (الخصال، ۱۱۷/۱). وقتی صحبت از اضطراب سند می‌شود؛ یعنی اسناد دیگری هم نزد صدوق موجود بوده که با در کنارهم‌قراردادن آن‌ها اضطراب کشف شده است؛ با وجود آنکه صدوق اسناد دیگر این روایت را ذکر نکرده، اما وجود روایت مذکور در کتاب کافی با سند «محمّدُبنُیحیی عن محمدِبنِأحمدَ عنِ السِّنْدیِّبنِالرَّبیعِ عن محمّدِبنِالقاسمِبنِالفُضَیْلِ عن فُضَیْلِبْنِیَسارٍ عن أَحَدِهِمَا(ع) قال...» (کلینی، ۵۴۲/۴) اضطراب در انتهای سند صدوق را نمایان می‌کند.

متأخران اضطراب را همان اختلاف دانسته‌اند (عاملی، ۱۱۲) و حدیثی را مضطرب نامیدند که سند یا متن حدیث مختلف نقل شده باشد، یک‌بار بر وجهی و باری دیگر بر وجه مخالف آن (شهید ثانی، ۱۴۶؛ میرداماد، ۲۷۳).

ب. متفق و مختلف: صدوق برای جمع دو روایت به ظاهر متعارض این‌گونه متذکر می‌شود: «هذان الحدیثان متفقان و لیسا بمختلفین» (الفقیه، ۲۲۰/۳ و ۴۵۷). البته لازم به ذکر است که این لفظ در اینجا برای متن به کار گرفته شده است، اما در درایه اصطلاحی به‌عنوان متفق و مفترق وجود دارد که برای سند به کار می‌رود و آن وقتی است که برای دو راوی مختلف، اسم و اسم پدرانشان یکی باشد (شهید ثانی، ۳۶۸؛ صدر، ۳۲۳). این احتمال وجود دارد که صدوق معنای لغوی این واژه را اراده کرده باشد، اما اینکه علمای متأخر به‌دلیل همین استعمالات لغوی، معنای اصطلاحی منظور را وضع کرده باشند، دور از ذهن نمی‌نماید. اما اصطلاح مختلف در نزد متأخران برای دو یا چند حدیثی به کار می‌رود که با هم در تضاد معنایی باشند، حال چه این اختلاف جمع‌شدنی باشد یا نباشد (شهید ثانی، ۱۲۴؛ میرداماد، ۲۴۴؛ صدر، ۱۶۷). درحقیقت، صدوق هر دو واژهٔ متفق و مختلف را همسو با معنای مختلف در نزد متأخران به کار گرفته است.

۲. ۲. ۵. اصطلاحات باتوجه‌به وجود مخالف

أ. ناسخ و منسوخ: صدوق به وجود نسخ در آیات قرآن (نک: الفقیه، ۳۰۵/٤؛ التوحید، ۲۲۵) و روایات باور داشته است. یکی از دلایل وی در رد روایتی از عامه مبنی‌بر اینکه پیامبر(ص) ارث برای موالی معین کرده باشد، صدور روایت قبل از نسخ حکم مزبور با نزول آیهٔ «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) است؛ به‌عبارتی او احتمال می‌دهد این حدیث نبوی به‌وسیلهٔ آیهٔ قرآن نسخ شده باشد (الفقیه، ۳۰۴/٤تا۳۰۵).

اهالی درایه، منسوخ را به‌معنای آن‌چیزی از حکم شرعی دانسته‌اند که توسط حکم متأخر برداشته شده

است (شهید ثانی، ۱۲۷؛ مامقانی، ۲۱۱/۱). اصطلاح نسخ از ابتدا در قرآن و روایات کاربرد داشته است، ازاین‌رو قدمت این اصطلاح به زمان نزول قرآن می‌رسد.

ب. شاذ: در کلام صدوق، اصطلاح شاذ در مقابل متواتر استعمال شده است (نک: کمال الدین، ۱۰۳/۱). وی روایاتی را به‌دلیل کثرت ناقلان اخبار و حاملان احادیث در تمامی شهرها و پذیرش محتوای آن‌ها نزد ناقلان اخبار، متواتر نامیده و در مقابل روایاتی را به‌دلیل کمی نقل و مخالفت با روایات متواتر و معروف، در دستهٔ روایات شاذ قرار داده و از اعتبار ساقط دانسته است. از این تعریف دانسته می‌شود که در نزد صدوق همواره اخباری مخالف با آنکه از شهرت بیشتری برخوردار بوده، در مقابل اخبار شاذ قرار داشته است. این تعریف از احادیث شاذ در روایاتی که صدوق روایتگر آن است نیز تأییدشدنی است؛ وی یکی از معیارها در حل روایات متعارض را اخذ روایات مشهور نزد اصحاب و ترک روایات شاذ بیان می‌کند: «وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِک» (الفقیه، ۱۰/۳).

تعریفی که اکثریت متأخران از روایت شاذ داشته‌اند همسو با کاربرد شیخ صدوق است. گفته‌اند: آنچه را راوی ثقه روایت کند که مخالف با روایت اکثریت باشد، به اعتبار اینکه مخالف مشهور است، شاذ گویند (شهید ثانی، ۱۱۵؛ میرداماد، ۲۴۱). برخی نیز بر این نظرند که روایت شاذ، سندی واحد دارد؛ حال چه راوی‌اش ثقه باشد یا نباشد (میرداماد، ۲۴۱؛ مامقانی، ۱۹۷/۱).

ج. نادر: صدوق در مواضعی روایتی را به‌دلیل مخالفت با روایت مشهور، غریب و نادر می‌خواند (الفقیه، ۵۳۲/۳). وی همچنین از برخی احادیث با عنوان نوادر نام برده است و در عین مسندبودن و صحت سندی، آن را نوادر می‌نامد (همان، ۵۲/۲).

متأخران نیز شاذ و نادر را مترادف دانسته و در تعریف روایت نادر گفته‌اند: روایتی که دارای اسناد واحد باشد و فرد موثقی آن را روایت کرده و مفاد و معنای آن مخالف روایت مشهور باشد (عاملی، ۱۰۸تا۱۰۹؛ مامقانی، ۱۹۵/۱). باتوجه‌به کاربرد صدوق نیز ترادفِ نادر و شاذ برداشت‌شدنی است.

د. معروف: شیخ صدوق اصطلاح معروف را در مقابل مجهول‌بودن تعدادی از راویان موجود در سند به کار برده است (الفقیه، ۲۵۱/۱). بنابراین، کاربرد این واژه نزد صدوق به‌معنای شناخته‌بودن راوی است که با اصطلاح معروف در کتب درایه متفاوت است. اصطلاح معروف نزد متأخران برای حدیثی به کار می‌رود که مضمون آن برخلاف روایت منکر، بین روات مشهور بوده باشد (صدر، ۲۲۱؛ مامقانی، ۱۹۶/۱).

ه. مفصل، مفسر و مجمل: صدوق در جمع روایات، اصطلاحات مفصل، مجمل و مفسر را یاد کرده است: «و الحدیث المفصل یحکم علی المجمل» (الفقیه، ۴۰۵/۱)، «لان المفسر من الاخبار یحکم علی المجمل» (همان، ۴۷۸)؛ یعنی هرگاه دو روایت با یکدیگر در تعارض باشند، به‌طوری‌که یکی حکم کلی و

مجمل در موضوعی را ارائه دهد و دیگری جزئیاتی از همان موضوع را با حکمی مخالف بیان کند، روایت دوم افرادی را از حکم مطلق و کلی موجود در روایت اول خارج می‌کند؛ برای نمونه، روایتی را که خواندن نماز شب را قبل از نیمه شب تأیید می‌کند، مقید به سفر می‌کند (همان، ٤٧٨) و در روایتی دیگر حکم اعاده نمازهایی که به امامت فرد غیرمسلمان خوانده شده را مقید به نمازهای اخفاتیه[1] می‌کند (همان، ۴۰۵؛ نک: همان، ۵۳۸/۳، ٢٠٢/٤ و ٢٢١).

در بین درایه‌نگاران، از بین اصطلاحات مفصل، مفسر و مجمل، تنها اصطلاح آخر به کار گرفته شده و مبیّن را جایگزین دو اصطلاح مفصل و مفسِر قرار داده‌اند. مجمل را در موردی به کار می‌برند که روایت در دلالت مقصودش واضح نباشد و در مقابل روایتی را مبیّن نامند که در بیان مقصودش واضح و دلالتش ظاهر باشد (مامقانی، ۲۴۴/۱).

و. اطلاق: صدوق در آداب حمام‌کردن روایتی را نقل می‌کند که امام درحالی‌که لنگی بر تن داشتند، بر فردی در حمام سلام کردند. وی با قاعدهٔ اطلاق به رفع تعارض این روایت با روایات عدم‌جواز سلام‌کردن در حمام اشاره می‌کند و جواز سلام‌کردن در حمام را مقید به داشتن لنگ می‌داند (الفقیه، ۱۱۸/۱ و ۱۱۹).

در آثار متأخران، این اصطلاح تعریف نشده است؛ اما قدمت این اصطلاح درحدیث به روایاتی می‌رسد که ظاهر و باطن، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین را علاوه بر قرآن برای روایات نیز ذکر می‌کنند (جزایری، ریاض الابرار، ٤٧٧/٢).

ز. ظاهر و باطن: در روایات برای علت وقوع حادثه‌ای یا حکمی دلایل ظاهری و باطنی حکم ذکر شده‌اند؛ برای نمونه، در بیان علت پنج تکبیر در نماز میت، دو علت مختلف را ذکر کرده‌اند که یکی از علت‌ها را علت ظاهری و دیگری را علت باطنی حکم معرفی می‌کنند (ابن بابویه، عیون، ۸۲/۲تا۸۳).

همان طور که از نقل این روایت بر می‌آید این اصطلاح نیز مأخوذ از کلام ائمه(ع) است؛ ازاین‌رو، در معنای مشترکی بین متقدمان و متأخران برخوردار است (نک: مامقانی، ۲۴۳/۱تا۲۴۴).

ح. تقیه: شیخ صدوق تقیه را به‌عنوان یکی از دلایل اختلاف روایات می‌داند (نک: معانی الاخبار، ١٥٦). وی در ذیل برخی روایات به شناسایی روایات تقیه‌ای اقدام کرده است؛ برای نمونه، علت ترک راوی در ذکر عبارت «حی علی خیر العمل» در اذان را تقیه می‌داند (همان، ۳۸؛ التوحید، ٢٤١).[2]

قدمت اصطلاح تقیه نیز به زمان معصومان(ع) می‌رسد و متقدمان و متأخران از آن همان معنایی را فهم می‌کردند که ائمه(ع) برای مردم تبیین کردند.

---

۱. نمازهای اخفاتیه شامل نمازهای ظهر و عصر است که نمازگزار بایستی با صدایی آهسته حمد و سوره را بخواند.

۲. نک: ابن‌بابویه، الفقیه، ٣٤١/١؛ همو، معانی الاخبار، ٤٠٦.

۳. اصطلاحات رجالی

در اسناد صدوق، الفاظ دال بر توثیق و تضیف راویان در لابه‌لای اسناد قابل بازیابی‌اند.

أ. الفاظ دال بر وثاقت: صدوق با واژهٔ ثقه بر توثیق برخی مشایخ و راویان موجود در سند تصریح کرده است (نک: فضایل، ۱۳۰ و ۳۱۷؛ علل الشرائع، ۱۷۸/۱).

ب. الفاظ دال بر مدح: از بین الفاظ مدح که در کتاب درایه و رجال ثبت شده است، شیخ صدوق برای برخی از روات از اصطلاحات شیخ و مشایخ (التوحید، ۱۱۹؛ عیون، ۲۳۵/۱)، العدل و عادل (الامالی، ۱۷۰ و ۲۳۵ و ٢٦٤ و ٦٦٠؛ التوحید، ٦٨ و ۱۸۲؛ الخصال، ۳۱۱/۱)؛ الفاضل، دیّن (کمال الدین، ٣٦٩/٢)، خیار من ادرکنا (الخصال، ١٦٣/١)، الرجل الصالح (عیون، ۱۳۵/۲)، کان خیراً (معانی الاخبار، ١٤٢)، صاحب‌الرضا(ع) (الفقیه، ٤٧٠/٤ و ۴۹۱)، حافظ (الامالی، ۹۶ و ۱۲۳ و ۲۲۸؛ الخصال، ۴۱۰/۲ و ۴۶۷)، من اصحابنا (الفقیه، ۳۵/۳) استفاده کرده است.

شیخ صدوق بعد از ذکر مشایخش، با الفاظی چون «رحمةالله» (التوحید، ۲۹۶) و «رضی‌اللّه عنه» (همان، ۳۳۶) به دعا و طلب رحمت برای ایشان می‌پردازد که در مصطلحات حدیثی به ترحم و ترضی شهرت دارد.

ج. الفاظ دال بر ذم: کاربرد برخی اصطلاحات، ناظر بر ذم راویان در آثار صدوق موجود است که عبارت‌اند از: کذاب (الفقیه، ۹۰/۲تا۹۱)، مجهول (همان، ۲۵۰/۱تا۲۵۱)، ضعیف (به‌دلیل فساد مذهب) (همان، ۳۵/۴). همچنین شیخ طوسی به نقل عبارتی از صدوق می‌پردازد که در آن از اصطلاحات غلو، تخلیط، تدلیس (الفهرست، ٤١٢) استفاده شده است.

د. الفاظ دال بر مذهب راوی: شیخ صدوق با به‌کارگیری نام مذاهب فاسده به معرفی برخی از شخصیت‌های آن‌ها اقدام می‌کند:

ناصبی: در معرفی ابونصر المروانی آمده است: «و مالقیت احداً أنصَبَ منه» (ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ١٣٤/١،۵۶)؛ یعنی فردی را ناصبی‌تر از او ندیدم. در روایتی دیگر، میزان بغض و عداوت او بر اهل‌بیت(ع) را در حدی بر می‌شمرد که وی در هنگام صلوات در تشهد نماز از به‌کارگیری «وآله» اجتناب می‌کرد (همو، عیون، ۲۷۹/۲تا۲۸۰) و به ناصبی‌بودن علی‌بن‌محمدبن‌الجهم نیز اشاره می‌کند (همان، ٢٠٤/١).

واقفی: صدوق در انتهای روایتی به واقفی‌شدن منصوربن‌یونس‌بن‌بُزُرج بعد از شهادت امام کاظم(ع) اشاره می‌کند (همان، ۲۲) و با واقفی‌خواندن سماعةبن‌مهران به روایت او فتوا نمی‌دهد (الفقیه، ۱۲۱/۲).

عامی: احمدبن‌هارون را العامی خطاب می‌کند (ابن‌بابویه، عیون، ٤٦/١). البته غفاری تذکر می‌دهد

که در برخی نسخه‌ها به جای العامی، الفامی و الغامی نیز آمده است (همان) که باتوجه‌به ترضی صدوق، به نظر می‌رسد العامی تصحیف‌شده از یکی از دو نسخهٔ دیگر باشد.

زیدیه: صدوق زیدیه را از سخت‌گیرترین مخالفان امامیه معرفی کرده است (کمال الدین، ۱۲٦/۱) و به شبهات آن‌ها بر بحث امامت پاسخ می‌دهد (نک: همان، ۶۳تا۸۲).

اسماعیلیه: شیخ صدوق به بیان نظرات امامتی اسماعیلیه و نقد آن‌ها پرداخته است (کمال الدین، ۶۹/۱تا۷۱).

مفوضه: صدوق بر این عقیده است که مفوضه عبارات «محمد و آل محمد خیر البریه»، «اشهد ان علیاً ولی اللّه» یا «اشهد ان علیاً امیرالمؤمنین حقا» را به روایات اذان افزوده‌اند و می‌نویسد: این عبارات بر حق است؛ اما هیچ‌یک از این‌ها در اصل اذان نیست (الفقیه، ۲۹۰/۱تا۲۹۱). در تعریف مفوضه به‌عنوان گروهی از غالیان گفته‌اند آن‌ها بر این عقیده بودند که خداوند امر خلقت عالم را به محمد(ص) و علی و ائمه(ع) تفویض کرده است (مجلسی، ٥٦٥/۳). گفته شده است منظور از مفوضه در کلام شیخ صدوق، بغدادی‌ها بوده‌اند (مددی، ۳۷۷/۱) که در مقابل، شیخ مفید نیز قمی‌ها را در ولایت ائمه(ع) اهل قصور می‌نامد (۱۳۵).

۴. اصطلاحات ناظر بر نوع تحمل حدیث

تحمل حدیث به‌عنوان شیوه‌های اخذ حدیث، یکی از مباحث مطرح‌شده در علم درایه است که عبارت‌اند از سماع، قرائت، اجازه، مناوله، وصیت، اعلام، کتابت و وجاده (عاملی، ۱۳۱تا۱۴۴). هریک از این شیوه‌ها نیز با الفاظ مختص به خود در سند نشان داده می‌شوند.

در اسناد صدوق برای انواع تحمل حدیث، الفاظ زیر به کار گرفته شده است:

حدثنی، حدثنا، اخبرنی، اخبرنا، اقرأنی (الفقیه، ٢٦٨/٤)، قرأت علیه (عیون، ۲۱/۲تا۲۲)، حدثنی قراءة، حدثنا قراءة، اخبرنی قراءة، اخبرنا فلانی قراءة (التوحید، ٣٧٤، ۳۷۷؛ عیون، ۸۰/۱؛ معانی الاخبار، ۲۲۶/۲ و ۳۰۳ و ۳۱۵)، اخبرنی فلانی فیما کتب الیّ (همان، ٤١٠/٢؛ علل الشرائع، ٤٠٢/٢)، اخبرنی فلانی اجازه لی فیما کتب الیّ (کمال الدین، ٥٤٣/٢)، اخبرنی فلانی فیما اجازه لی (الخصال، ٦٥/١؛ ٥٤١/٢؛ ١٢/١)، و اخبرنا فلانی فیما اجازه لی (الخصال، ٢٩٥/١)، املاء، املی، یملی، کتب الیّ، اجازة به کار گرفته شده است (نک: کمال الدین، ٢٣٥/١؛ ٥٤١/٢؛ عیون، ١٥٠/١؛ معانی الاخبار، ٨٤ و ٩٠؛ التوحید، ٣١).

۵. اصطلاحات ناظر بر انواع مکتوبات حدیثی

برخی از اصطلاحات درایه، ناظر بر اشکال مختلف مکتوبات حدیثی است. نام تعدادی از این مکتوبات در آثار صدوق بیان شده است.

أ. اصل و مصنف: اصطلاح اصول و مصنفات به‌عنوان نوعی از کتب حدیثی توسط صدوق در مقدمهٔ الفقیه یاد شده است (۳/۱تا۴). در کتاب عیون نیز روایت مسندی آمده است که صدوق در ذیل آن تذکر می‌دهد: «هذا حدیث غریب لم اجده فی شیء من الاصول و المصنفات و لا اعرفه الا بهذا الاسناد» (۲٥٥/۱).

اصل به‌عنوان نوعی از مکتوبه‌های حدیثی اولیه و معتبر به کار گرفته می‌شد که تعاریف متفاوتی برای آن ذکر کرده‌اند (نک: بحرالعلوم، ۳۶۷/۲؛ بهبهانی، ۳۳تا۳۴). برخی بر تفاوت ساختاری و محتوایی اصول و مصنفات استناد کرده‌اند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که مؤلفان در مصنفات برخلاف اصول چندان مقید به صحت احادیث مندرج در کتابشان نبودند؛ مانند علل الشرائع و الخصال که صدوق روایاتی را که در این کتاب نقل کرده، در کتاب الفقیه (مستند فتاوای او) درج نکرده است. پس معلوم می‌شود که آن‌ها را به‌عنوان مستند فتوا قبول نداشته است. اینکه صدوق می‌گوید: «و لم اقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه...»؛ یعنی اینکه هدف من تألیف کتاب مصنف نبود و این کتاب با دیگر آثار من متفاوت است و من بر اساس روایات آن فتوا می‌دهم (عمادی، ۱۰۲)؛ برای نمونه، صدوق در علل الشرائع این روایت را می‌آورد که مرد نمی‌تواند با دو زن سیده ازدواج کند (٥۹۰/۲)، اما او این حدیث را در کتاب الفقیه نیاورده است، معنایش این است که بر این روایت فتوا نداده است.

ب. نوادر: صدوق از نوادر احمدبن‌محمدبن‌عیسی (الفقیه، ٤۱٤/۱)، نوادر ابراهیم‌بن‌هاشم (همان، ۳٥۲، ۳٥۲/۳ و ٥۲۸؛ ۱۱۱/٤)، نوادر محمدبن‌ابی‌عمیر (همان، ۳/۱؛ ٤۰٥/٤؛ ۱٦۱/۲ و ۳۹۳؛ ۸۸/۳؛ ۱٥۷/٤) در آثارش به‌عنوان منبع اخذ حدیث یاد کرده است.

وحید بهبهانی نوادر را کتابی بر می‌شمرد که در آن روایاتی ضبط شده است که به‌دلیل کمی تعداد، قابلیت قرارگرفتن در بابی مستقل را ندارد (۳٤). برخی نیز علاوه بر قلت روایت، کمی عمل به آن را نیز تذکر داده‌اند (جزایری، حاوی الاقوال، ۱۱۳/۱) و نیز گفته‌اند: گاهی نوادر، مجموع همهٔ ابواب فقه است. تبویب کتاب النوادر احمدبن‌محمدبن‌عیسی (نجاشی، ۸۲ و ۱۹۸) نیز به‌عنوان شاهد مطرح شده است (ابطحی، ۹۲/۱تا۹۳). باید گفت نوادر در درجهٔ اعتبار، گاهی مانند اصل بوده است. در اهمیت کتاب‌هایی با این عنوان باید از کتاب‌های مهم حدیثی نام برد که صدوق آن‌ها را معول‌علیها و کتب مشهوره نامیده و در مقدمهٔ کتاب الفقیه از برخی از آن‌ها با عنوان نوادر نام برده است. به نظر می‌رسد نوادر را باید در معنای

لغوی آن گرفت؛ یعنی گران‌بها، نفیس و باارزش (فیروزآبادی، ۱٤۰/۲). پس اینکـه برخـی گفته‌انـد: نـوادر مجموعه‌ای از روایات شاذ و غیرقابل عمل بوده (مفید، جوابات اهل موصل، ٥)، در خصوص کتاب‌هایی با عنوان النوادر مردود است.

شیخ صدوق آثاری با نام نوادر نگاشـته اسـت کـه عبارت‌انـد از: نـوادر الصـلاة، نـوادر الطـب، نـوادر الفضائل، نوادر النوادر، نوادر الوضوء و جامع نوادر الحج (نجاشی، ۳۸۹تا۳۹۲).

ج. توقیع: توقیع به‌عنوان نوعی از مکتوبات حدیثی برای یادداشت‌هایی به کار برده می‌شد که در پاسخ سؤالات مکتوب، توسط معصوم(ع) در همان نامـۀ اصـلی نگاشـته می‌شـد (شـبیری زنجـانی، ۴۰۵۸/۱). صدوق در آثارش نام توقیعاتی از امام عسکری(ع) به محمدبن‌صفار (الفقیه، ۱۴۲/۱)، توقیع امام رضـا(ع) به ابراهیم‌بن‌محمدالهمذانی (همان، ٤۲/۲)، حسین‌بن‌بشار الواسطی (همان، ۳۹۳/۳ و ٤۰۹)، توقیع امـام هادی(ع) به حسن‌بن‌مالک (همان، ٤۳٤/۳)، توقیعات امام عسـکری(ع) بـرای عبدالله‌بن‌محمـدالحمیری (همان، ٤۷٦ و ٤۸۸) را به صراحت نام می‌برد.

د. جامع: جامع‌نگاری یکی از سبک‌های تـألیفی گـردآوری احادیـث بـوده اسـت کـه احادیـث را در موضوعات مختلف به‌صورت مدون در باب‌های مخصوص خود قرار می‌دادند. این سبک در شیعه به‌وسیلۀ یاران امام رضا(ع) آغاز شد (طباطبایی، ۳۳/۲). تعداد شـایان تـوجهی از جوامـع حـدیثی تـألیف مشـایخ صدوق و مربوط به قرن سوم و چهارم است. این آثار به‌عنوان دسته‌ای از منابع اصلی صـدوق در تألیفـاتش اسـتفاده شـده اسـت کـه در تعـدادی از آن‌هـا بـر نـام جـامع تصـریح شـده اسـت؛ بـرای نمونـه، جـامع محمدبن‌احمدبن‌یحیی‌بن‌عمران الاشعری (الفقیه، ۱٥٤/۱، ۳٤٥/۳، ۳۷۳؛ التوحید، ۱۲۰؛ معانی الاخبار، ۳٤۲) و کتـاب الجـامع محمدبن‌الحسـن‌بن‌الولید (الفقیـه، ٤/۱ و ۱٥٥؛ التوحیـد، ۲۲٦ و ۳۳۸؛ عیـون، ۲٦۷/۲).

ه. مشیخه: یکی از سبک‌های نوشتاری مشیخه‌نویسی است. شیخ صدوق مشیخه‌ای تألیف کرده است که در آن اسنادش را به روایاتی که در کتاب الفقیه روایت دارد، بیان می‌کند. در تعریف متأخران نیز مشـیخه بر کتابی اطلاق می‌شود که در آن نـام شـیوخ و سلسـه اسـناد حـدیث ذکـر شـده باشـد (میردامـاد، ۱۲٥؛ مدیرشانه‌چی، ٥۳).

نتیجه‌گیری

۱. در آثار شیخ صدوق اصطلاحات فراوانی از علم درایه به کار رفته است. برخی از این اصـطلاحات، مفاهیم مقدماتی این علم هستند؛ همچون حدیث، سنت، خبر و روایت. برخی ناظر بر جـرح و تعدیل‌انـد که بر وثاقت، مدح، ذم یا فساد مذهب راویان اشاره دارند. برخی نیز ناظر بر نوع اعتبار و حجیـت روایـت،

تعداد روات، ویژگی‌های سند و متن روایت‌اند. در آثار صدوق نیز شاهد به‌کارگیری اصطلاحاتی در بیان نوع تحمل حدیث و انواع مکتوبات حدیثی هستیم.

۲. در مقایسهٔ کاربرد این اصطلاحات نزد صدوق و اصحاب درایه دانسته شد که در بیشتر موارد مقصود یکسانی از این اصطلاحات نزد آن‌ها قصد شده است، به‌جز اصطلاحات «معروف» و «متفق» که کاربرد صدوق و درایه‌نگاران متفاوت بوده است و به نظر می‌رسد صدوق این واژگان را در معنای لغوی آن‌ها به کاربرده است. همچنین تفاوت معنایی در اصطلاح حدیثِ صحیح که نشأت‌گرفته از شیوه‌های اعتبارسنجی متفاوت روایات بوده است. در اصطلاحات «منکر» و «مفصل و مفسر» نیز شاهد کم‌کاربردبودن این اصطلاحات نزد متأخران و جایگزینی آن‌ها با اصطلاحات «منکر و غیرمعروف» و «مبیّن» بودیم.

۳. تعداد درخورِ توجهی از اصطلاحات درایه‌ای برگرفته از روایات و نشأت‌گرفته از کلام معصومان(ع) بوده است و تعداد کثیری نیز در ابتدا در کلام متقدمان وجود داشته است و صاحبان کتب درایه با جمع‌آوری این اصطلاحات و تبیین مفاهیم آن‌ها به تدوین اولین آثار درایه‌ای شیعه دست‌زده‌اند. شاهد بر این مطلب، اختلاف تعاریف از برخی از اصطلاحات در کتب درایه است که نشأت‌گرفته از کاربردهای مختلف آن اصطلاح نزد متقدمان بوده است؛ مانند اصطلاحات مرفوع، غریب، نادر و شاذ. البته اقتضای توسعهٔ علم درایه، ایجاد اصطلاحات جدید و تغییر و تحولاتی در برخی اصطلاحات متقدم بوده است که انکارشدنی نیست.

منابع

قرآن کریم

ابطحی، محمدعلی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب رجال النجاشی، قم: ابن‌المؤلف السیدمحمد، ۱۴۱۷ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، اعتقادات الامامیة، قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.

________، الامالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.

________، التوحید، به‌تحقیق هاشم حسینی، قم: نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.

________، الخصال، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۳۶۲.

________، المقنع، قم: مؤسسهٔ امام هادی(ع)، ۱۴۱۵ق.

________، الهدایة فی الاصول و الفروع، قم: مؤسسهٔ امام هادی(ع)، ۱۴۱۸ق.

________، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.

________، علل الشرائع، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵.

________، عیون اخبار الرضا(ع)، به‌تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.

_______________، فضائل الاشهر الثلاثة، به‌تحقیق غلام‌رضا عرفانیان یزدی، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۹٦ق.

_______________، کتاب من لایحضره الفقیه، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: اسلامی، ١٤١٣ق.

_______________، کمال الدین و تمام النعمة، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران: اسلامی، ۱۳۹۵ق.

_______________، معانی الاخبار، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: اسلامی، ١٤٠٣ق.

ابن‌جوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی، الموضوعات، به‌تحقیق عبدالرحمن محمدعثمان، مدینه: سلفی، ۱۳۸۶ق.

ابن‌غضائری، احمدبن‌حسین، الرجال ابن الغضائری، قم: اسماعیلیان، ١٣٦٤ق.

بحرالعلوم، محمدمهدی‌بن‌مرتضی، الفوائد الرجالية، به‌تحقیق محمدصادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم، تهران: چاپخانهٔ صادق(ع)، ١٣٦٣.

بهبهانی، وحید، الفوائد الرجالية، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

بیدگلی، رمضانعلی، «پیشینهٔ درایه در شیعه با بررسی کاربرد مصطلحات حدیثی در کتب اربعه»، حدیث حوزه، س۳، ش۶، ۱۳۹۲، صص۶۲تا۸۷.

جزایری، عبدالنبی‌بن‌سعد، حاوی الاقوال فی معرفة الرجال، قم: احیاء التراث، ۱۴۱۸ق.

جزایری، نعمت‌الله، ریاض الابرار، بیروت: تاریخ عربی، ۱۴۲۷ق.

خدایاری، علی‌نقی، «گزارشی از سیر مباحث دریه در امامیه تا سدهٔ دهم هجری»، علوم حدیث، ش۳۰، ۱۳۸۲، صص۱۳۶تا۱۶۳.

سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدراية، قم: اسلامی، بی‌تا.

شبیری زنجانی، محمدجواد، «توقیع»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۳۸۲.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، الرعاية فی علم الدراية، به‌تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، قم: چاپخانهٔ آیت‌الله مرعشی، ١٤٠٨ق.

شیخ بهایی، محمدبن‌حسین، مشرق الشمسین، قم: بصیرتی، بی‌تا.

صدر، حسن، نهاية الدراية، به‌تحقیق ماجد غرباوی، قم: معشر، بی‌تا.

طباطبایی، محمدکاظم، تاریخ حدیث شیعه، قم: دار الحدیث، ۱۳۹۰.

طوسی، محمدبن‌حسن، الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، به‌تحقیق حسن موسوی خرسان، تهران: دار الکتب الاسلامی، ۱۳۹۰ق.

_______________، الفهرست، نجف: مرتضوی، بی‌تا.

_______________، تهذیب الاحکام، به‌تحقیق حسن موسوی خرسان، تهران: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

عاملی، حسین‌بن‌عبدالصمد، وصول الاخیار الی اصول الاخبار، به‌تحقیق عبداللطیف کوه‌کمری، قم: مجمع الذخائر الاسلامية، ١٤٠١ق.

عمادی حائری، محمد، بازسازی متون کهن حدیث شیعه؛ روش، تحلیل، نمونه، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

غفاری، علی‌اکبر، دراسات فی علم الدرایة؛ تلخیص مقباس الهدایة، تهران: دانشگاه امام الصادق(ع)، ١٣٦٩.

فضلی، عبدالهادی، اصول الحدیث، بیروت: ام القری، ۱۴۲۱ق.

فیروزآبادی، محمدبن‌یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دار العلم، بی‌تا.

قرشی بنابی، علی‌اکبر، قاموس القرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، به‌تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

کنی، علی، توضیح المقال فی علم الرجال، به‌تحقیق محمدحسین موسوی، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۱ق.

مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدرایة، به‌تحقیق محمدرضا مامقانی، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸ق.

مجلسی، محمدتقی‌بن‌مقصودعلی، لوامع صاحبقرانی، قم: اسماعیلیان، ١٤١٤ ق.

مددی، احمد، نگاهی به دریا، قم: کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۳.

مدیرشانه‌چی، کاظم، درایة الحدیث، قم: نشر اسلامی، ۱۳۸۸.

معارف، مجید، «تخریج»، دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۳۷۵.

مفید، محمدبن‌محمد، تصحیح اعتقادات الامامیة، به‌تحقیق حسین درگاهی، قم: کنگرهٔ شیخ مفید، ١٤١٤ق.

______________، جوابات اهل موصل، به‌تحقیق مهدی نجف، بیروت: دار المفید، ١٤١٤ق.

موسوی، سیدمحمدحسین و حسن نقی‌زاده، «بازخوانی پیشینهٔ مصطلح الحدیث»، مطالعات فهم حدیث، س۱، ش۲، ۱۳۹۴، صص ۹تا۲۹.

میرداماد، محمدباقربن‌محمد، الرواشح السماویه، به‌تحقیق غلامحسین قیصریه‌ها و نعمةالله جلیلی، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.

نجاشی، احمدبن‌علی، رجال النجاشی، به‌تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم: اسلامی، ١٤٣٩ق.

نفیسی، شادی، درایة الحدیث؛ بازپژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فریقین، تهران: سمت، ۱۳۸۸.